www.ketab.ir

صادقانه بگم عزیزم

نگاهی دوباره به برباد رفته ـ مالی هسکل

ترجمه کتایون یوسفی

هسکل، مالی
Haskell, Molly
صادقانه بگم عزیزم: نگاهی دوباره به بر باد رفته/ مالی هسکل؛
ترجمه کتایون یوسفی.
مشهد: کتابکده کسری، ۱۳۹۰.
۱۹۲ ص.
شابک: ۳ ـ ۷ ـ ۹۲۳۸۸ ـ ۶۰۰ ـ ۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: عنوان اصلی: Frankly, My Dear : Gone with the Wind Revisited, 2009.
موضوع: میچل،مارگارت، ۱۹۰۰- ۱۹۹۴م . برباد‌رفته
موضوع: بر باد رفته (فیلم)
شناسه افزوده: یوسفی، کتایون، ۱۳۶۰- مترجم
ردهبندی کنگره: ۱۳۹۰ ۵ ه۴ب/PN۱۹۹۷
ردهبندی دیویی: ۷۹۱/۴۳۷۲
شماره کتابشناسی ملی: ۲۵۱۵۵۷۶

صادقانه بگم عزیزم
نگاهی دوباره به برباد‌رفته

مترجم: کتایون یوسفی
صفحه آرایی: فروغ خادمی
چاپ اول: پاییز ۱۳۹۰
شمارگان: ۱۵۰۰
چاپ و صحافی: مؤسسه چاپ آستان قدس رضوی
شابک: ۳ ـ ۷ ـ ۹۲۳۸۸ ـ ۶۰۰ ـ ۹۷۸
قیمت: ۶۰۰۰ تومان

انتشارات: **کتابکده کسری**
نشانی انتشارات: مشهد ـ فلسطین ۱۴ ـ پلاک ۱۰ تلفن: ۷۶۷۰۰۱۹ / ۷۶۴۱۳۷۲ ـ ۰۵۱۱
کلیه حقوق چاپ و نشر این کتاب برای ناشر محفوظ می‌باشد.

مرکز پخش: **کتابکده کسری**
تلفن: ۷۶۷۰۰۱۹ ـ ۰۵۱۱ **همراه:** ۵۱۲۴۲۱۹ ـ ۰۹۱۵

این کتاب از مجموعه کتاب‌های سینمایی **کتابکده کسری** است
که زیر نظر احسان خوش‌بخت منتشر می‌شود.

www.ketab.ir

فهرست مطالب

مقدمه ۵

فصل اول:

انجیل آمریکایی ۹

فصل دوم:

جسارت و استیصال ۴۳

فصل سوم:

بانویی که راهش را به سختی یافت ۸۱

فصل چهارم:

همه در خدمت یک هدف ۱۲۹

فصل پنجم:

خیال‌پردازان زیبا ۱۵۷

www.ketab.ir

مقدمه

اگر بتوان از فیلمی نام برد که بی‌نیاز از معرفی باشد و همه آن را بشناسند، اولین عنوانی که به ذهن می‌رسد **بربادرفته** خواهد بود. از طرفی **بربادرفته** دقیقاً به همین دلیل نیازمند بررسی بیشتر است. فیلم بعد از هفتاد سال، به لطف تلویزیون، دی‌وی‌دی و احیاهای تازه به طور مرتب در دسترس قرار گرفته، و هنوز قدرت خود را از دست نداده است. البته رواج و همه‌جا بودن این فیلم باعث شده تا قدر آن دانسته نشود و رابطهٔ تماشاگر و فیلم به مرز آسان‌گیری برسد. شخصیت‌های آن، مانند اعضای خانواده، در ناخودآگاه ما جاگرفته‌اند. تصاویر (بلکان، آن لباس مخمل سبز) و دیالوگ‌ها («از زایمان چیزی نمی‌دونم») همچنان در ذهنمان زنده‌اند و در شوخی‌های روزمره‌مان به کار می‌آیند، اما به ندرت ما را به نگاهی تحلیل‌گر واداشته‌اند.

فیلم سه ساعت و نیمهٔ باشکوه و عظیم دیوید سلزینک[1] پر زرق و برق‌ترین ساختهٔ هالیوود و نگین انگشتر آن نوع فیلمسازی استودیویی شد که دیگر هیچ‌گاه تکرار نخواهد شد، و البته خواستاری هم نخواهد داشت. در سال ۱۹۳۹ دنیا در آستانهٔ جنگ بود و بسیاری از مردم هنوز در دل بحران اقتصادی به سر می‌بردند. اما در صنعتی که تا حدودی از این رکود مصون باقی مانده بود، جمعی از استادکاران بابغه توانستند تنها در پشت دیوارهای استودیو همتایی برای جهان خلق کنند که در آن جاودانگی، اغواکنندگی و رنگ‌ها، فریبنده‌تر از هر جزئی از طبیعتِ واقعی بود، دنیایی که هر چیز ناپاک، آشفته و ناموزون از آن زدوده شده بود. جالب اینجاست که **بربادرفته** نمونهٔ اعلای این جهان استودیویی شد؛ چراکه تجلیلی بود از نظام طبقاتی از جانب دموکراتیک‌ترین

1) David O. Selznick

www.ketab.ir

رسانهٔ قارهٔ جدید، تصویری از سرزمین رؤیا که هارمونی و جذبهٔ آن به حذف تمام زشتی‌ها و ناملایمات از آن بستگی داشت.

نمی‌توان فهمید که چگونه چیزی مملو از تضاد و ناهماهنگی، اینگونه منسجم و یکدست به نظر می‌آید و حیاتی چنین طولانی را تجربه می‌کند؛ اما حتماً خیال‌پردازی ما که گاه در فیلم‌ها یا کتاب‌ها دست برده و آن‌ها را آن‌طور که می‌خواهد اصلاح می‌کند و می‌بیند در آن سهیم است. تماشاگران و خوانندگان صحنه یا شخصیتی را به غلط به یاد می‌آورند، برای مثال پیشینهٔ اشرافی رت را از یاد می‌برند یا از آن چشم می‌پوشند و داستان‌های گفته و ناگفتهٔ مختلفی دربارهٔ به هم رسیدن رت و اسکارلت می‌سازند.

جذبه عاطفی و فانتزی پنهان در آن، مانند هر فیلم عامه‌پسند دیگری، به خصوص با حضور ستارگان جذابی مانند کلارک گیبل[2] و ویوین لی[3]، ایدئولوژی را کنار می‌زند و اجازه نمی‌دهد که دو جبههٔ متضاد درونمان را زیر ذره‌بین بگذاریم. **بربادرفته** دوست داشتنی در عین حال بی‌قدر شدهٔ ما وارد زندگی یکنواختی شده که نه تنها زمان، بلکه انبوه خاطرات و حسرت‌های رمانتیک، آن را به شدت فرسوده و دیگر نه از خاطرات زندگی ما قابل تشخیص است و نه از هویت فردی‌مان.

بی‌شک همهٔ ما دوست داریم باور داشته باشیم که همه چیز ممکن است و فردا، روز دیگری است؛ اما اگر نمی‌خواهیم تا ابد در حال و هوای اسکارلت باقی بمانیم، شاید بد نباشد بار دیگر نگاهی به فیلم و نقشی که در زندگی خصوصی، سیاسی و اجتماعی ما داشته بیاندازیم و به خاطر عظمتش و به خاطر همهٔ آنچه که از زمان ساخت فیلم، تحت تأثیر آن رخ داد (ایدئولوژی، سیاست و سینما)، فیلم را از نو مورد بررسی قرار دهیم.

بعد منفی قضیه این است که حقایق نه چندان موثق فیلم با این‌که گوشه‌ای از تاریخ بود، خود تاریخ تازه‌ای را شکل داد؛ همان‌کاری که **تولد یک ملت**[4] کرد. مارگارت میچل[5] به شدت تحت تأثیر دی دبلیو گریفیث[6] بود و چهره‌ای که هر دو فیلم از دوران احیای بعد از جنگ داخلی ارائه دادند تبدیل به رویکرد معمول شد؛ ترس از یکی شدن شمال و جنوب و برابری سفید و سیاه که حاکمیت سیاسی واشنگتن قصد گسترش آن را داشت. دهه‌ها گذشت تا تجدید نظر تاریخ‌نگارانی مانند اریک فانر[7] کج‌فهمی‌ها را

---

2) Clark Gable
3) Vivien Leigh
4) Birth of a Nation
5) Margaret Mitchell
6) D. W. Griffith
7) Eric Foner

www.ketab.ir

از میان برداشت. **بربادرفته** از جنوب چهرهٔ نجیب‌زاده‌ای ساخت که قربانی یک تلاش محکوم به شکست شده بود و همین دیدگاه در کل منطقه نوعی برتری‌جویی اخلاقی را باعث شد و اجازه داد که ویروس «جنوب‌زدگی» در غرب می‌سی‌سی‌پی و شمال خط میسن‌دیکسون شیوع یابد. همان‌طور که از دوران بازسازی تا نهضت حقوق مدنی، سلطه نسل‌های پی‌درپی سیاست‌مداران فرصت‌طلب و جنوبی‌های محافظه‌کار و مدافع تبعیض نژادی بر واشنگتن را شاهد بودیم.

از طرف دیگر، اسکارلتی که ویوین لی آفرید، با آن خودبینی و بی‌باکی‌اش، یکی از بزرگ‌ترین چهره‌های سنت‌شکن سینما شد؛ مظهر شهامت و تلاش برای بقا، قهرمانی که هر چه زمان بیش‌تر می‌گذرد، بزرگ‌تر و بزرگ‌تر می‌شود. سرپیچی بنیادستیزانهٔ او از قوانین و رفتارهای پذیرفته شده مسیحیت جنوبی، حیله‌گری و رفتار ناخوشایندش، گناهان و خطاکاری‌اش، و نوعی شرارت که مطمئن نیستیم بشود اسم شرارت را رویش گذاشت او را منحصر به فرد کرده است. نقصان‌های او هیچگاه توجیه نمی‌شوند اما شهامت و برگشت‌پذیری فوق‌العاده‌اش به گونه‌ای آن‌ها را تعدیل می‌کند. هرگز شاهد قهرمانی چنین تحسین‌برانگیز و در عین حال شریر نبوده‌ایم؛ از همه مهم‌تر با قهرمانی سر و کار داریم که فرسنگ‌ها از معیارهای تبعیض‌آمیزی که به طور سنتی زنان در فیلم‌های هالیوودی را احاطه کرده و آزادی عمل چندانی در رفتار و اخلاق آنان باقی نگذاشته فاصله دارد. او به شکل عجیبی درست در زمانی که باید ظاهر شد و روح یک عصر را شکل داد؛ همان دههٔ بیستی که میچل در آن می‌زیست و در آن مسألهٔ «جوانی» تمام فکرها را به خود مشغول کرده بود که به شکل عجیبی به زمانهٔ ما هم شبیه است. در اسکارلت، هم نشانی از نسل دختران پر شور و شرِ حق‌رای گرفتهٔ دهه بیست است و هم آبَر زنان پست‌فمینیست؛ موجودی است از کیش قدیسان که به آرامی به شکل کاپیتالیست و برده‌دارِ آتلانتایِ بعد از جنگ در می‌آید. این همان زن ناجر زیرکی است که نظام اخلاقی را برانداخته و مردانگیِ جنتلمنِ سفیدپوستِ مردسالار ما را به خطر می‌اندازد.

پشت این نوستالژی و ماجرای عاشقانه (ماجرای عاشقانه‌ای که بیش‌تر از شخصیت‌های مذکر بر می‌خیزد تا زنان)، و در وجود این چهرهٔ مکارِ از نظر جنسی سرکوب شده، اما بی‌نهایت با درایت، عنصری عمیقاً آمریکاییِ و عمیقاً جنوبی نهفته است: اسکارلت خواستی پنهان برای مردانه کردن هر آنچه ظاهراً زنانه است دارد؛ تمایل

www.ketab.ir

طبیعی که در رفتار هر دختر بچه پرتحرکی وجود دارد و در این‌جا بحران نادیده گرفتن قوانین دورهٔ جنگ هم به آن اضافه شده است.

عجیب اســت فیلمی با این همه سرآشپز (کارگردانانی که آمدند و رفتند) شور یا بی‌نمک از کار درنیامد. به نظر من بخش اعظم آن به خاطر شور و کشش سه چهرهٔ اصلی به داستان بود که علایق و سنت‌شکنی‌شان به طرز غریبی با هم هم‌پوشانی داشت: دیوید سلزنیک، مارگارت میچل و ویوین لی.

برای آنان که جادوی **بربادرفته** مفتونشــان کرده، دامنهٔ احساسات نسبت به فیلم در طول زمان در نوسان است؛ درست همان‌طور که یک رابطه عاشقانه با گذشت زمان مراحل مختلفی را طی می‌کند. من **بربادرفته** را در هفت مرحله می‌بینم: عشق، همدلی، وابســتگی، آزردگی، پریشانی، بی‌تفاوتی و در نهایت چیزی شبیه عشق، محبتِ به بلوغ رســیده‌ای که درک‌کننده از یک معجزهٔ کوچک آن را شــکل داده است؛ معجزه‌ای که فیلــم زنانه‌ای با قهرمانی که هیچ‌گاه پــا از دوران نوجوانی فراتر نمی‌گذارد را به چیزی بزرگ‌تر، چیزی شدیدا آمریکایی بدل می‌کند؛ به پرده‌ای می‌ماند که اگر مانند آثار والت ویتمن[8] بی‌شمار منظر در خود نداشته باشد، حداقل چندین منظر و رویکرد را در خود دارد.

www.ketab.ir

8) Walt Whitman